

درفر هنگ ایران

خدا ، باده نوشیدنی هست

خدا، اصل نو آفرینی در تحوّلست

باده توئی ، سبو منم

آب ، توئی و جو، منم

خدای ایران، « باده نوشیدنی» هست . چرا ایرانی در جستجوی خدائی است که گوهرش ، نوشیدنیست ؟ چرا از خدا یا از حقیقتی که نمیتوان نوشید و چشید و مزید ، روی برمیگرداند ؟ چون انسان (مر + تخم = مردم) ، تخمیست که بی آب، یا بی باده ، میخشد . تا انسان، خدا را ننوشیده است ، حقیقت در انسان، روشن و پیدا نمیشود . انسان، نه تنها رابطه مستقیم با خدا یا با حقیقت یا گوهر پدیده ها میخواهد ، بلکه در جستجوی جُفت شدن و انباز شدن با خدا و حقیقت و گوهر چیزهاست . او میخواهد با خدا یا با حقیقت یا با گوهر هستان ، هم‌آغوش شود . او میخواهد با خدا یا حقیقت یا آنچه هست ، بیامیزد .

اکنون میتوان فهمید که چرا « باده » را که خدای ماست ، تحریم کرده اند ؟ از خود میپرسیم که چرا نام « می » را ، « باده » گذشته اند ؟ چرا ، خدا ، نوشیدنیست ؟ چرا خدا، آهنگ موسیقیست که با شنیدنش، انسان رقصان و مدهوش میشود ؟ چرا خدای ایران ، امر ونهی نمیکند ؟ چرا به ما درس نمیدهد ؟ و چرا واسطه و رسول ندارد و نمیفرستد ، و خودش ، تحول به باده یا آهنگ و دستان می یابد تا ما او را بنوشیم

وبشنویم . ایرانی ، همه پدیده ها را در « پیوند یافتن باهم » درمی یافت . چیزی را میتوان شناخت که بتوان با آن پیوند یافت و آمیخت . از این رو ، نه انسان تنها برای او ، معنا و وجود داشت و نه خدای تنها ئی را که بی نیاز از انسان باشد ، می پذیرفت . انسان و خدا هم ، برای او ، فقط درجفت شدن و به هم پیوستن و باهم آمیختن ، معنا و وجود پیدا میکردند .

انسان، بذریست که هنگامی خدا را که آب ((= آوه ، پسوندِ مهرباب = مهر + آوه = مهر، فرزند سیمرخ ، یا پسوندِ سهراب = سرخ + آوه = سرخ فرزند سیمرخ ، یا پسوندِ رودابه = رود (فرزند) + آوه = فرزند سیمرخ)) است نوشید ، همیشه در « شادی » به « هوش » میآید ، و همیشه در شادی بیدار میشود . واژه « نوشه » که « نوشیدن » از آن ساخته شده ، در اصل « انوشه = ان + اوش = ان + هوش = ana-osha » میباشد ، که به معنای « اصل بیداری ، همیشه بیدار » است . مثلاً سروش ، اینهمانی با « اوشین گاه = سحروسپیده دم = هوشبام » دارد . « اوشین گاه » ، یا « هوشبام » ، گاه بیدار شدنست ، و سروش و روشن هر دو باهم ، اصل بیداری در کیهان و در « طبیعت یا فطرت انسان » هستند . انسان ، در اندیشه شاد، بیدار میشود .

« اوش » ، همان واژه امروزه « هوش » است، که بیدار شدن باشد . ولی « هوش = hosh » در پهلوی ، « باده آسمانی » هم هست . این چه هوشیست که از باده میآید ؟ این همان « مدهوشی = مد + هوشی » است . از این رو نیز هست که سروش ، هیچگاه نمی خوابد و همیشه در شب ها و در تاریکی ها ، می بیند ، تا از جانها نگاهبانی کند . ولی باده ، آبگونه ایست که « مشخصات ویژه برجسته ای » دارد ، و درست از این ویژگیها هست که « چگونگی بیداری » ، مشخص و چشمگیر ساخته میشود . از این رو ، خدا نه تنها « نوشیدنی » است ، بلکه « باده نوشیدنی » است . این نکته بنیادی را نباید هرگز فراموش ساخت که خدا در فرهنگ ایران ، « شخص » نبود ، بلکه « اصل نوآفرینی در تحول یابی » بود . خدا ، چیزیست که

درتحول دادن ، می‌آفریند ، یا درتحول یابی خودش درگوهر هرچیزی ، آن چیز را می‌آفریند و درهرچیزی، شکل نو می‌گیرد .و با شناخت ، ویژگیها « باده » از دیدگاه ایرانیست ، که میتوان « این بیدای را که اومیگوید » مشخص و معلوم ساخت .

انگور، تخم سیمرغ است و شراب ، شیره (یا جان) سیمرغست

خیام درنوروزنامه ، « حکایتی اندر معنی پدید آمدن شراب » می‌آورد که مارا به تصویر نخستین پیدایش انگورو باده ، راهنمایی میکند . در این حکایت می‌آید که شاهی درهرات میزیست ، با نام « شمیران که خویش جمشید بود . در زمان این شاه که شمیران باشد ، روزی مرغ « هُما » آمد ، و درگردنش « ماری » بود که او را می‌آزرد . آنگاه این شاه فرمان میدهد که مردانش ، هما را ازگیر آن مار برهاند ، و هما برای سپاسگزاری از رهائی یافتن از مار، سال دیگر، تخم انگور را می‌آورد ، و آنها ، این تخم ها می‌کارند و بالاخره با گرفتن شیره انگور و درخم انداختن ، شیره انگور درخم به جوش می‌آید و تبدیل به باده می‌گردد .

« هما و سیمرغ و سمندرو ققنوس و رُخ و شهباز... » همه نامهای یک خدا هستند که در نقاط گوناگون به این خدا داده شده اند . پرسیده میشود که چرا « خدا » با « مرغ » اینهمانی داشته است ؟ چرا این خدا ، مرغ هست ؟ چون « مَرغ » که در اصل « مر + غه = gha mere+ » هست به معنای « جایگاه رستاخیز = جای اصل از نوشوی = جای اصل از نوزائی » است . خدا ، جایگاه اصل از نوزائی میباشد . از این رو نیز « مرغ » نامیده میشود . به چمنی که همیشه به غایت سبز و تازه است ، « مَرغ » می‌گویند که چیزی جز این واژه نیست . نام دیگر مَرغ در هزوارش ، « تنگوریا = تن گور » است که

سپس به شکل « تنگر » سبک شده ، و نزد اقوام گوناگون خاور ، نام « خدا » هست . مرغ ، خدا هست . چرا ؟

« تن + گور » همانند واژه « انگور = انگ + گور » به معنای « سرچشمه و جایگاه تغییر و تحول و تکوین یابی تازه » است . پس خدا ، جائیست که اصل تکون یابی در تحول یابی در آنجا هست .

پس هما در حکایت خیام ، همان سیمرغست که بر فراز درخت « همه تخمه » در دریای فراخکرت می نشیند ، و در واقع ، چیزی جز « خوشه همه جانها و گیاهان » بر فراز این درخت زندگی نیست .

دووظیف گوناگون سیمرغ ، شکل « دومرغ جدا از هم » به خود میگیرد . یکی از این دومرغ ، نام « امر و » دارد که همان « امر = مر = مار » باشد ، و مرغ دیگر ، نام « چمر و » دارد که در پیمودن زمان ، تبدیل به « چمران و شمیران » شده است .

« امر و » یا « مار » ، نقش افشانندگی تخمهای خوشه را به عهده دارد . و این « اصل جفتی » است ، و در ضمن « نام همه 33 خدای ایران باهمست » . نام انسان هم که « مر + دم = مر + تخم » باشد ، دارای همین پیشوند است . چون زرتشت ، بر ضد این « اصل جفتی = مر = امر = مار » برخاست ، ناچار ، شاه شمیران ، این هما را از گیر ، این مار آزارنده و اصل تباهی ، میرهاند ، و به عبارت امروزی ، خدای کهن را ، پاکسازی میکند . البته در یزدانشناسی زرتشتی ، این اصل را از همه خدایان ایران و از هما (ارتا) جدا و حذف کرده اند ، و آنگاه آنها را پذیرفته اند . این حذف اصل جفتی (ماریا مر) در همه خدایان ایران ، حذف میگردد و سپس آنها با اخته شدن ، به دین زرتشتی ملحق میگردند . از این رو نیز واژه « مردم = انسان » را « مرت + تخم » مینویسند و به « تخم میرنده و یا میرا » ترجمه میکنند .

آنچه در داستان خیام ، با این عبارات بیان شده ، در واقع ، حاوی این مطلبست که این خوشه = مرغ (قوش) ، خودش را میافشاند (مار) و سپس تخمهایش را در سراسر زمین میپراکند (چمر و = شمیران) ، و تخم انگور نیز یکی از تخم های این خوشه یعنی سیمرغ یا هما هست و

شیره همه گیاهان دیگر نیز مانند شیره انگور، شیره یا جان سیمرغند. ولی درباده، ویژگی بسیار برجسته ای هست که گوهر خدا را، دربهترین شکلی می نماید.

انگور = تنگور (تنگوریا) گور = گوهر (gohr) گوهر یا ذات هر چیزی، اصل تحولست

اینست که واژه « انگور »، مانند تنگور (تنگر = خدا) اصل نوآفرینی در تحول دهی و در تحول یابی هست. انگور، خداهست. معنای واژه انگور را میتوان از سنجش سه واژه باهم، یافت. « غوره »، که همان « گور یا گوره » است، و پسوند واژه « انگور » میباشد، و پیشوند واژه « انگور » بایسی « انگ + گور » باشد، چون نام خوشه انگور، « عنقود = انگ + کوت » است (کوت = مجموعه یا خوشه). پیشوند « انگ » در انگور، و پیشوند « تن » در تنگوریا، دارای یک معنایند. این « انگ » همان واژه ایست که از آن « عنقا » ساخته شده است، چون مرغیست که گردنی دراز دارد و از این رو « عنقا » نامیده میشود. گردن و گلو (گرو = گراو، یا گرد نا)، همان نی است. انگ، به « تن بوشه » یا مجرای گذر آب نیز گفته میشود و « تن + بوشه » به معنای « زهدان یانی تهی » هست. و معنای « تن » در عربی « همزاد » میباشد که جفت باشد و در واژه « طن » میتوان معنای اصلی را یافت، چون هم به معنای بدن انسان و غیره هست و هم به معنای « دسته نی » (منتخب اللغات) است. نی، در اثر داشتن گره، برترین نماد « اصل جفتی و همزادی » بود. در معنای عربی « تن = طن »، معنای اصلی « تن » در فارسی نگاه داشته شده است.

با آشنائی با این نکات ، میتوان به خوبی دریافت که « انگور » و « تنگور = تنگر = خدا » باهم اینهمانی دارند ، و بیان یک محتوا و معنا هستند . ولی آنچه این محتوا را برجسته میسازد ، پسوند « گور = gohr » است . خدا ، جایگاه یا گاه « اصل نوآفرینی در تحول یابی » است . خدا ، گوهر همه چیزهاست . خدا، اصل نوآفرینی و بازآفرینی در تحول یابی (ورتن = گشتن) در هر چیزی هست . بدین علت به قبر، گور گفته میشود چون گور، جایگاه هست که مُرده ، فوری ، تحول به خدا (به سیمرغ = ارتا) می یابد ، و به جانان (ارتافرورد) می پیوندد . « مرگ » نیز که در واقع همان واژه « مرغه » بوده است ، به معنای « جای تحول » است . هیچ جانی ، نمی میرد، بلکه در آنچه « مرگ » خوانده میشود، « تحول یابی به جانان » ، صورت می پذیرد .

از این رو ، این اصطلاح « گور = گوهر » فوق العاده اهمیت داشته است . معانی واژه « گور » ، به خوبی در کردی نگاه داشته شده است، که در اینجا برخی از آنها آورده میشود . گورین = تکوین یافتن ، گوریا = تغییر یافت . گوران = تکامل یافتن ، گورن = بیضه ، گوراو = تکوین یافته ، از پوست درآورده ، تغییر یافته . باید در نظر داشت که دخمه نیاکان رستم ، گورابه گفته میشود است . و « جوراب » که ما به پا میکنیم همین واژه است ، چون ما ، در این « گوراب » از سر تازه ونو وشاداب میشویم . در کردی ، « گوری » ، به معنای عشرت و نشاط و به عشرت ونشاط رفتن است .

این واژه « گور » سبک شده واژه گوهر « gohr » است . با شناخت معنای بنیادی این واژه ، به این اندیشه ای بسیار ژرف در فرهنگ ایران میرسیم . گوهر یا ذات وماده اصلی و اساسی هر چیزی ، اصل نوآفرینی در تحول هست . به عبارت دیگر، این اصل خود آفرینی است که در گوهر هر چیزی هست که با تحول یافتن ، به خویشتن صورت میدهد . هر چیزی، خودش ، خودش را میآفریند . هر چیزی به

خودی خود ، بنا بر اصالت وجود خودش ، « هست » (xvat+ gohr) = (xvesh+gohr).

چرا هر چیزی « اصل تحول یابی از خود » هست ، چون « آتش یا گرمی یا تاو » ، ذات آنست . تابوت ، که « تاو + ئود » باشد به معنای « مادر گرما یا سرچشمه گرم است » که مرده را تحول به زنده میدهد . گور ، زهدان مادر است که کوره آتش میباشد . این گرمی یا تف است که تحول میدهد ، وازنو ، زنده میکند . مثلا ، جهان در « نیمروز = هنگام گرمی = هنگام رپیتاوین » آفریده میشود (بندهش ، بخش چهارم پاره 39) . به عبارت دیگر ، اصل گرمی ، سرچشمه آفرینش جهانست ، هر چند نیز این آفرینش به اهورامزدا نسبت داده شده است . « رپیتا » ، چنانچه در پژوهشهای پیشین بارها نشان داده ام ، همان « ارتا » هست که « عنصر نخستین » ، یا به عبارت دیگر « گوهر » هر چیزی هست .

این گوهر نخستین « فرن = پران » هم نامیده میشود . در واقع این تحول باد (فرن ، هواییست که میوزد، و آتش را میافروزد و گرمی را پدید میآورد) . از این رو ، آتش های ابرو گیاهان « وازیشنت وئور وازیشنت » نامیده میشوند ، چون بادیست که تحول به گرمی یا آتش می یابد (واز = وای = باد) . از این رو نیز جان و دل ، گوهر هستند ، و از این رو نیز هست که « دل » ، در واقع همان « جام جم » هست ، چون دل ، جایگاه این تحول باد به آتش (یا گرمی) است و طبعا ، اصل آفریننده روشنی و جنبش و پرورش هست . بر پایه این تصاویر کهن هست که حافظ میسراید :

سالها ، دل ، طلب جام جم از ما میکرد
و آنچه خود داشت ، ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری ، کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش
کو به تاءبید نظر ، حل معما میکرد

دیدمش خرم و خندان، « قدح باده» بدست
 و اندران « آینه » ، صد گونه تماشا میکرد
 گفتم این «جام جهان بین » ، به تو کی ؟ داد حکیم
 گفت ، آن روز که این گنبد مینا میکرد

این جام جم که دل واصل گرمی (اصل آفرینندگی برپایه تحول دهی)
 است ، فطرت انسانست . یا به قول مولوی :

مرا چون « ناف بر مستی بریدی »

زمن چه ساقیا ، دامن کشیدی

جم ، نخستین انسان (بُن انسان) در فرهنگ ایران، بوده است . چرا
 جام جم ، «آینه » است ؟ « آینه» ، در اصل « آدینه » بوده است که «
 آ- دین » باشد ، و « دین » به معنای « بینشیت که از گوهر انسان
 زاده میشود».

در جام جم، چیست؟ در داستانی که از کیخسرو در شاهنامه میآید ، و از جام
 او سخن میرود با اصطلاح « هوردین » روبرو میشویم . « هوردین
 « چیست ؟ « هور» در پهلوی به معنای « باده » است و در اصل
 همان واژه « خور» بوده است که « خورآوه (خرابه) از آن ساخته
 شده است . « خورآوه » ، به معنای خونابه و شیرابه و باده « سیم غ =
 آوه » است . اصطلاح « خرابات » ، جایگاه نیست که انسان ، شیرابه
 یا باده یا جان سیمرغ را مینوشد . جان سیمرغ ، خورآوه است . بنا
 براین « هوردین » در این داستان در شاهنامه به معنای « باده بینش
 فطری » هست . از همین واژه است که واژه « خرمی» ، به معنای «
 مستی » پیدایش یافته است، و « خرم » ، در اصل « هور + رام » است
 ، هر چند که به طور معمول ، دانشمندان آن را به شکل « هو + رام » ،
 مینویسند و ترجمه میکنند . این شراب و باده ایست که « فرزند رام »
 یا خدای زندگی، دختر سیمرغست. خرم ، یعنی ، هور (= باده) ،
 فرزند رام هست . خرم (هور + رام) یعنی « خونابه رام ، مادر
 زندگی » . باربد ، برای روز رام جید ، لحن « نوشین باده یا با ده
 نوشین » را ساخته است . به سخنی دیگر، رام جید (روز 28) خدای

زندگی و موسیقی ورقص و شعر و شناخت ، باده نوشین هست .
 وخرمی ، نوشیدن باده به اندازه ، برای آفریدن شادی بود. پس گوهریا
 اصل آفریننده روشنی و جنبش در انسان ، آتش جان هست که دردل ،
 جای دارد . برای آنکه این نکته ، روشنتر گردد ، مطلب ، اندکی
 بیشترگسترده میشود . ارتا (ائورتا) که ریپتا وین وبنکده گرمیست ،
 همان « فرن » یا آتش جان درهرانسانی هست . درگزیده های زاد
 اسپرم (بخش 30 ، پاره 21 تا 23) دیده میشود که « جان ... روشن
 وگرم و همسرشت اصل آتش است » ... خرداد وامرداد ، درشکم ،
 ازنوشایه وخوراک ، آتش را برمیافروزند و آنگاه ... « آتش درون دل
 را نیرومند کنند ، و آنگاه از دل ، باد گرم ویک چهره (دارای
 سرشت واحد) به شکل سه آتش درتن جای دارد » .

1- از آن آتش که درمغزسر هست، حواس پنجگانه منشعب میشوند و
 این آتش ، اینهمانی با « فرن بغ » دارد . آتش جان انسان ، « وه فرن
 افتار» خوانده میشود . فرن یا پران ، همان بادبست که به آتش تحول
 مییابد

2- کار اصلی آتش دل ، باد برآهنج و فرود آهنج است که جنبش همه
 اندام تن ازاین نیروهست . این آتش ، با آذرگشنسپ اینهمانی داده
 میشود .

3- آتش درشکم ، آهنجا (جذب کننده) و گیرا (ماسکه) و گوارا
 (هضم کننده) و سپوزا (دفع کننده) است . این آتش با « آذربرزین
 مهر » اینهمانی داده میشود .

یزدانشناسی زرتشتی این آتشفرا به سه طبقه گوناگون اجتماع نسبت
 میدهد (1- موبدان 2- ارتشتاران 3- کشاورزان) که البته اندیشه
 ایست برای ایجاد جدائی طبقات ، که دراصل نبوده است .

چون آتش جان که « به فرنفتار = وهو + پران + اوتار» باشد ، آتش
 بزرگ است که به عبارت گزیده های زاد اسپرم (79/3)
 خویشکاریش 1- گواریدن خوردنی ها (درشکم) و 2- گرم کردن تن
 (جنبش همه اندام = دل) و 3- روشن کردن چشمان (پیدایش حواس

و خرد از مغز سر) میباشد. در واقع آن سه آتش، سه چهره آتش زندگی هستند. پیران که باد (دم) است آتش جان را برمیافروزد و این باد، خون را در دل به تموج درمیآورد، و به همه اندامها میفرستد، و این «رودخانه خون یا دریا های متموج دررگها و مویرگها، همه اجزاء تن را آبستن و بارور میکنند».

در بندهش (بخش نهم، پاره 113) دیده میشود که این باد است که آب را میراند و می تازاند (روان و جاری میکند) و ماهیان (که در فرهنگ ایران، همه مادینه اند) بارآور میکند. در بندهش دیده میشود که ویژگی باد (وای) آنست که دروزیدن، گوهر همه چیزها را تحول میدهد و شکوفا و زایا میسازد.

این آتش بزرگ جان، در جام دل هست که «بادگرم و خون که نوعی آبگونه است و آب شمرده میشود»، سرچشمه زندگی در انسان میگردد. از این رو یکی از نامهای دل «ژیا و = zhya+var» هست. «ژیا = جیا» که همان جی و جیو باشد، به معنای «زندگی و اصل زندگی» و در سانسکریت به معنای «خون» هم هست.

پسوند «ور»، هم معنای «جای و مکان» دارد و هم معنای «شیرابه و افشرد» دارد. از این رو هست که «دل = ژیا و =»، گوهر آتش جان در جام هست که همه تن را در تموجهایش فرامیگیرد. رام یا اندروای یا «وای به»، خود را در رام یشت در اوستا، «موج = خیزاب» میخواند. درست همه این تصاویر در غزل حافظ، بازتابیده شده است. از این رو نیز هست که نام باده، از همان «باد» برآمده است.

وای (باد) = مرغ (باز) = تن گور (خدا) = انگور

وای که باد باشد، هم به معنای «مرغ یا پرنده» و هم به معنای «خدا» هست. خود واژه «پرنده»، مرکب از «پران = فرن = انده» هست، که به معنای «تخم باد، تخم خدا = تخم آتش» است. باد،

آتش میافروزد . این همان تصویر که سیمرغ با بالهای پرش ، آتش میافروزد ، تا خودش را بسوزاند و درگرما ، تحول بدهد و از نو زاده شود . باد، اصل نوزائی و نو آفرینی در تحول دادنست .

اینست که « بهار » نیز که در اصل « ون گره = van + ghre » هست ، به معنای « نای به » است که برابر با « وای به » میباشد . بهار ، نسیم است . از نای به ، وای به ، پیدایش می یابد . بهار ، نام خود خدا هست که « باد آهنگین » میشود و میوزد و گوهر چیزها را میانگیزد و بار آور میکند تا آشکار شوند . در فرهنگ ایران ، باد وزنده ، تنها فوت خشک و خالی نیست ، بلکه « آهنگ و موسیقی و ترانه » نیز هست . اینست که فطرت انسان ، که آتش جان یا فرن (باد) باشد ، موسیقی و شعر و رقص و جشن (= یسنا = آهنگ نی) و شناخت است .

فطرت انسانی ، « روح » است . روح ، که ما می پنداریم یک واژه عربی و عبریست ، همان واژه « روح » ایرانی میباشد که به معنای « نی » است . بادی ، موسیقی و آهنگ و جشن است . گوهر انسان ، موسیقی و جشن و ترانه و آواز و شادی هست . همانسان که از نی ، « باد آهنگین و شاد » برمیآید ، همانسان نیز ، شیرابه و افشرد برمیآید (نیشکر) . کاری را که باد آهنگین میکند ، شیرابه اش نیز میکند . برپایه این تصویر است که ، باد و باده باهم اینهمانی داده شده اند . باده ، در تفکر ایرانی ، مانند باد یا وای نقش انگیزنده گوهر ها دارد و مانند نسیم بهاری ، همه جهان را از نو زنده میکند .

باده و راستی (= حقیقت)

باده و آزاد اندیشی

مستی و راستی

کسی حقیقت را میداند که مست است

باده ، مانند باد، که گوهرچیزها را در تحول دادن ، آشکارمیسازد ، آنچه در گوهر انسان هست ، پدیدارمیسازد . در فرهنگ ایران ، گوهر انسان ، همان حقیقت است ، چون همان « اصل تحول یابی یا خدا» هست . این حقیقت در هر انسانی هست که بایستی در تحول یافتن ، آشکاروشکفته شود . جستجوی حقیقت ، آموختن حقیقت از کسی نیست ، بلکه روند تحول یابی گوهر خود انسان هست . این همان پدیده « راستی » هست . در فرهنگ ایران ، راستی ، اینهمانی با « حقیقت » دارد . چون گوهر انسان ، حقیقت (خدا ، پران ، ارتا ، اخو) شمرده میشود ، و با باده ، یعنی درمستی و خرمی که در اصل به معنای « اوج شادی و نشاط » باشد ، این حقیقت ، از انسان ، میشکوفد و فاش میگردد . باده ، گوهر انسان را که غنی و سرشار است ، به جوش میآورد ، و مستی یا « اوج شادی جان » ، این روند سرشار شدن غنای ناگنجا در تنگی تخم هست که میخواهد خود را بگسترده . این بود که در فرهنگ ایران ، « راستی » ، همان پدیده « آزادی » است . آزادی چیست ؟ آزادی ، امکان پیدایش گوهر نهفته در انسان است . آزادی ، امکان پیدایش یافتن حقیقت از خود انسانست . در آزادی هست که حقیقت در انسان ، از انسان ، پدیدار میشود ، زاده میشود .

مستی و راستی

« رسنواد » یا « رشنواد » یا « رشن » ، خدای راستی است . چون او خدای « شیره فشاران » هست . « ور » که شیره گیاهان باشد ، حقیقت و جان گیاهان ، والبته « شیره انگور » نیز هست . این واژه « ور » ریشه واژه های « باور » در فارسی ، و « Wahrheit + Wahre » در آلمانی و « وریته verite » در فرانسه است . شیره انگور ، حقیقت است . آزمایش با « ور » ، که برای اعترافات در قضاوت به کار برده میشده است ، و اسفندیار در هفتخوان

(شاهنامه) برای دست یابی به آگاهی از دشمن بکار میبرد ، نوشاندن باده به دارنده آگاهی یا مجرم بود . درانجمن های رایزنی ، نیزباده مینوشیدند . بزم بهمنی ، همین نوشیدن وپیدایش خرّمی بود تا رایزنی در راستی باشد . بهمن ، اندیشیدن دربزم است ازاین رو نامش ، بزمونه (اصل بزم) است . خرد دربزم وشادی ، حقیقت میاندیشد . نوشاندن موادآزارنده که سگس درسوگند بکار برده میشده است ، برضد آئین ارتائی بوده است ، چون برضد قداست جان می باشد .

مدهوش : هوشی که لبریز ازشادیست تجربه خدا، درسرشاری ازشادی = مستی هوش مد + هوش

درفرہنگ یونان ودردین یهودی ، انسان در دیدارباخدا دچارمرگ وعذاب میشود . دراسلام ، حتا جبرئیل هم نمیتواند به الله نزدیک شود . ولی درفرہنگ ایران ، تجربه مستقیم وبیواسطه خدا ، اوج شادی را درجان هر انسانی میانگیزد . خدا، بادیست که به گوهرانسان می وزد یا باده ای میشود که انسان او را مینوشد . خدا، بادیست که آہنگهای انگیزنده موسیقی میشود و جان انسان را سرشارازشادی ومست ومدهوش میکند . پیشوند واژه « مدهوش = مد + هوش » ، همان واژه است که سپس تبدیل به « مست » امروزی ما شده است . این اصطلاح « مستی » ، در اثر چیرگی مفاهیم دینی اسلامی ، به کلی از معنای اصلیش، تهی ساخته شده است . مدهوش ، « هوش یا بیداری بامدادیست که لبریز ازشادی میباشد» .

این تجربه بنیادی « مستی وخرّمی » بود . این تجربه مستقیم ایرانی از خدا در داستان دیدارگرشاسپ، نیای رستم ، ازسپهرغ میآید (گرشاسب نامه اسدی توسی ، صفحه 160)

زناگاہ دیدند مرغی شگرف که از شخ آن گہ ، نوابر گرفت

زسوراخ چون نای منقار او ی فتاده در آن، بانگ بسیار او ی
 بر انسان که « باد » آمدش پیش باز
 همی زد نواها ، به هرگونه ساز
 فزونتر زسوراخ پنجاه بود
 که از وی « دمش » را برون ، راه بود
 به هم صد هزارش خروش از دهن
 همی خاست ، هریک به دیگر شکن
 تو گفتی ، دو صد بربط و چنگ ونای
 به یک ره شدستند ، دستان سرای
 از این باد ودمی که صدهاگونه آهنگ موسیقی میگردد ، همه از شنیدن
 از شادی و خوشی ، مست و مدهوش میشوند
 فراون کس از خوشی آن خروش
 فتادند و زیشان رمان گشت هوش
 یکی زو همه نعره و خنده داشت
 یکی گریه ز اندازه اندر گذاشت
 این باد (= وای) که تحول به آهنگ برانگیزنده می یابد همان بادبست
 که همه گوهرها را در تحول دادن، از جانشان آشکار میسازد . و سپس
 با همین باد، سیمرخ آتش میافروزد . درست همین محتویاتی که پدیده
 باد دارد ، در « می یا شراب یا بگمز » نیز دیده میشود . باده ، مانند باد
 ، عنصر انگیزاننده است که گوهر انسان را در تحول دادن
 و در جوشیدن و تخمیر کردن ، آشکار سازد.
 این « هوش سرشار از شادی » ، « مستی » و « مدهوشی » خوانده
 میشد که سپس، در اثر چیرگی تجربه دیگری از خدا ، راستای دیگر بدان
 داده شده است . در واقع ، مستی و مدهوشی ، درست بیان حقیقت نهفته
 در انسانست که در اثر سرشاری و لبریزی ، انسان را فوق العاده شاد
 و خوشحال میکند .
 واژه « مست = mast » در پهلوی ، از واژه « mattaa » هندی
 باستانی است که به معنای شاد بودن است . در سانسکریت نیز «

« mata + mad » دارای معانی 1- شادی کردن 2- خوشی کردن 3- از سرور آسمانی متلذذ شدن 4- جوشیدن 5- غلغل کردن (آب) 5- به نشاط آوردن 6- کسی را مست کردن 7- الهام بخشیدن 8- برافروختنهیجان ، الهام ، شوق ، شهوت ، میل جنسی . شراب ، رودخانه ، چیززیبا ، سوم (هوم) ، عسل..... . مدورا=madhura ، آلت موسیقی ، مهربانی ودوستی و شیره وشیرین و مطبوع وسحرآمیز وصدای موزون ، نیشکرسرخ ، حنجره خوش آواز است .

درپهلوی نیز « اندروای » به آلت موسیقی گفته میشود . وای که باداست، موسیقی است . دمیدن جان (پران=فرن که گرما یا آتش میشود) ، به معنای آنست که فطرت انسان ، موسیقی و شادی وجوشش و مهربانی و... هست . به همین علت زنخدا خرداد که هم با آب و هم با خون (بندهش، بخش سیزدهم) اینهمانی داشت ، « مد » نامیده میشود . خرداد (هاروت) ، آرمان خوشزیستی درگیتی بود . خرداد ، خدای اوج شادی شمرده میشود . درنوروز بزرگ که روز خرداد است ، مردم هفت گونه شراب مینوشیدند وهفت گونه جامه های رنگارنگ میپوشیدند. تجربه دینی و تجربه قداست درایران ، همین مدهوشی ومستی بود .

درنوشیدن باده ، مانند وزیدن باد آهنگین ، حقیقت یا خدای نهفته درانسان، آشکاروفاش میشود . غنای گوهری جان ، ازانسان فرا افشانده میشود . این بود که « مست » ، و « دیوانه » ، فرافشاننده خدا وحقیقت ازخودند ، نه موعمنان و زاهدان و علمای شریعت .

راز درون پرده ، ز رندان مست پرس
 کاین حال نیست ، زاهد عالی مقام را – حافظ
 چه گویمت که به میخانه ، دوش ، مست و خراب
 سروش عالم غییم چه مژدها داد است
 المنت لله که درمیکده باز است
 زان رو که مرا بردراو ، روی نیاز است

خم ها همه در جوش و خروشند، زمستی
وان می که در آن جاست ، حقیقت ، نه مجاز است (حافظ)
نگریستن از دیدگاه تجربه دینی اسلامی، یا سایر خدایان نوری ، به
اندیشه های مستی در ادبیات ایران ، به مسخ و تحریف سازی تجربه
ایرانی از حقیقت و خدا را نه تنها مسخ و تحریف میکنیم ، بلکه وجود
حقیقت یا خدا را از جان و دل انسان نفی و حذف میکنیم. انسان ، نیاز به
این « مد + هوشی » ، یعنی « سرشاری بیداری از شادی » دارد ، تا
خدا و حقیقت ، در او فوران کنند . این فوران خدا و حقیقت از انسانست
که انسان را با غنایش آشنا میسازد :
هنگام تنگدستی ، در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی ، قارون کند، گذارا - حافظ
وبر پایه این تجربه کهن ایرانی از خدا هست که صائب میگوید:
در کعبه زاسرار حقیقت ، خبری نیست
این زمزمه ، از خانه خمّار بلند است